

تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۶، شماره ۶۱، پاییز ۱۴۰۳، صص ۳۳۲-۳۶۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۲/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۴/۲۹

(مقاله پژوهشی)

DOI:

۳۳۲

دگرذیسی اسطوره در غزل‌های حسین منزوی

حسینی محمدزاده کاشی^۱، دکتر فاطمه سادات طاهری^۲

چکیده

حسین منزوی (۱۳۲۵-۱۳۸۳) با به‌کارگیری زبان امروزی و تحولاتی که در عرصه غزل به وجود آورده است، جزء نوآوران این عرصه شمرده می‌شود. از ویژگی‌های بارز غزل‌های منزوی استفاده از اساطیر به‌ویژه اسطوره‌های ملی و حماسی است. شیوه پردازش این اسطوره‌ها و گاه‌گزینش یکی از ویژگی‌های این اساطیر، نشان‌دهنده اهمیت آن جنبه، از نظر منزوی است؛ هرچند عناصر اسطوره‌ای رایج نیز در غزل‌های منزوی حضوری پررنگ و برجسته دارند. نگارندگان با روش توصیفی-تحلیلی مبتنی بر متن غزلیات منزوی با پاسخ به این پرسش بنیادی که منزوی چگونه و با چه شگردی، ساختار دیگری از تلمیحات اسطوره‌ای را در غزلیات خود طرح می‌کند؟ می‌کوشند نگاه دیگرسان شاعر به این عناصر اسطوره‌ای را کشف و استدلال کنند، تلفیق اساطیر سبب درهم‌شکستن زمان و مکان در غزل‌های منزوی شده و این کارکرد، به بازآفرینی اسطوره‌ها و بازتولید روایات تاریخی و داستانی در بافتی نو و دارای ظرفیت‌های معنایی و دلالت‌گری تازه در شعر منزوی منجر شده است. تغییر نقش اسطوره‌ها به صورت کاربرد اساطیر مذهبی در شعر تغزلی یا اساطیر عرفانی در شعر ملی، تلفیق اسطوره‌ها با طبیعت، تبدیل شدن اسطوره به استعاره مفهومی، شکل‌گیری خیال‌های نو سوررئالیستی و اندیشه تکامل به واسطه توجه خاص وی به کارکردهای اساطیری خورشید از جمله مواردی است که از شگردهای نوگرایانه منزوی در کاربرد عناصر داستانی و اسطوره‌ای شمرده می‌شود.

کلیدواژه‌ها: شعر معاصر، غزل نو، اسطوره نو، تلفیق اساطیر، حسین منزوی.

^۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران.

^۲ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران. (نویسنده مسؤول)



مقدمه

یکی از انواع تصویر در مباحث مدرن نقد ادبی، اسطوره است. در متون بلاغی کهن، مرز اسطوره و تلمیح بسیار به هم نزدیک است؛ تا جایی که می‌توان گفت استفاده از عناصر اساطیری، تلمیح‌آفرین است؛ اما هر تلمیحی اساطیری نیست. استفاده از عناصر اسطوره‌ای در دوره‌های مختلف، به‌عنوان یکی از ابزارهای کارآمد در جهت بیان اندیشه و عاطفه در خدمت شاعران قرار گرفته است؛ به‌گونه‌ای که اسطوره‌پردازی بهانه‌ای برای بازگویی گفته‌هایشان بوده است. کاربرد اسطوره‌ها در شعر معاصر هم یکی از مهم‌ترین شگردهای هنری است.^۱ در بسیاری از اشعار معاصر می‌بینیم که شاعران برای بیان عواطف درونی و حقایق بیرونی پیرامون خود، از برخی تصاویر اسطوره‌ای بهره برده و تشخیص ویژه‌ای به شعر خود بخشیده‌اند. حسین منزوی، شاعری است که در غزل، ابداعات و خلاقیت‌های کم‌نظیری دارد. اسطوره‌پردازی در شعر منزوی جایگاه ویژه‌ای دارد و توجه وی به داستان‌های اساطیری و شخصیت‌های داستانی برای بیان اندیشه‌های شعری، نشانه وسعت آگاهی و پشتوانه عظیم فرهنگی شاعر است. او در عین حال که از غزل‌سرایان بزرگ قدیم تأثیر پذیرفته، جریانات شعر نو و اندیشه‌های تازه و امروزی را نیز به‌کار گرفته و در این عرصه؛ یعنی تلفیق سنت و نوآوری، حد تعادل را رعایت کرده و می‌توان گفت تحولات قابل توجه شعر او، محصول ارتباط و تأثیر متقابل همین سنت و نوآوری است. یکی از ویژگی‌های غزلیات منزوی، به‌کارگیری ویژه اسطوره‌هاست به‌گونه‌ای که به خلق تصاویر جدید در شعر او انجامیده است. در این پژوهش کوشش می‌شود با شیوه توصیفی - تحلیلی مبتنی بر متن غزل‌های دیوان کامل حسین منزوی و استخراج شواهدی که حاوی نگاه ویژه شاعر به اساطیر است؛ کارکردهای دیگرگونه اسطوره در غزل‌های وی را بررسی شود و با پاسخ به این پرسش‌ها که منزوی با چه شیوه‌هایی اسطوره‌ها را در بطن غزلیات خود جای داده و کدام ویژگی‌ها و نقش‌های این اساطیر موجب شده اسطوره‌پردازی شاعر صورتی نو به خود بگیرد و کارکردی دیگرگون بیابد؟ می‌کوشد شگردهای حسین منزوی در به‌کارگیری اساطیر را کشف، دسته‌بندی و تحلیل کند.

پیشینه تحقیق

درباره اشعار منزوی، به‌ویژه غزل‌هایش تاکنون مقالات و پایان‌نامه‌های متعددی عرضه شده که هر کدام به‌نوعی، بخشی از ویژگی‌های شعری وی اعم از زیبایی‌شناسی، سبک‌شناسی، صور

خیال، موسیقی و... را بررسی کرده‌اند و در هر کدام از این آثار، به‌صورت پراکنده، به حضور اسطوره‌ها در شعر منزوی اشاره شده‌است. مقاله «شالوده‌شکنی در تلمیحات به‌کاررفته در غزلیات حسین منزوی» نوشته علی نوری و احمد کنجوری (۱۳۹۵)، به بررسی و تحلیل واسازی‌ها و تأویل‌های شاعرانه تلمیحات در غزلیات منزوی بر پایه اصول مکتب شالوده‌شکنی پرداخته است. «بازتاب شاهنامه فردوسی در غزل‌های منزوی» نوشته محمدرضا صالحی مازندرانی و قدرت‌الله ضرونی (۱۳۹۵)، عنوان مقاله‌ای است که نویسندگان آن به این نتیجه رسیده‌اند که شاهنامه فردوسی با آن‌که متنی حماسی و ملی است، توانسته بر تمامی حوزه‌های شعر فارسی، حتی ساحت تغزلی آن اثر بگذارد. غلامرضا پیروز و هدی کجوری (۱۳۹۷)، در مقاله‌ای با عنوان «بررسی رویکرد اسطوره‌پردازی در غزلیات حسین منزوی با تکیه بر اندیشه رمانتیک» صرفاً جنبه تغزلی و رمانتیک اسطوره‌ها در غزل منزوی را بررسی کرده‌اند و دریافته‌اند که منزوی از اسطوره‌های حماسی در شعر غنایی بهره برده و توانسته با کمک تغییر روایت، تغییر علت و آوردن اسطوره‌ها به زمان حال به آن‌ها رنگ و بویی تازه ببخشد؛ کنجوری، نوری و روزبه، (۱۳۹۸) نیز مقاله اسطوره‌پیرایی در تلمیحات نوغزل‌های بهمانی، نیستانی، بهمنی و منزوی را بررسی و رویکرد دوگانه نوغزل‌سرایان نسبت به تلمیحات را تبیین کرده‌اند؛ مریم جعفری آذرمانی (۱۳۹۴) در کتاب معنای دیگر: تحلیل معانی ضمنی در شعر حسین منزوی به بررسی معانی ضمنی و بلاغی کتاب ترمه و تغزل منزوی پرداخته است؛ پایان‌نامه «بازتاب تلمیحات، داستان‌واره‌ها و شعر شاعران برجسته در دیوان حسین منزوی» نوشته فاطمه عباسی باغمچکی (۱۳۹۵) به کاربرد تلمیحات اسطوره‌ای، عاشقانه و قرآنی در شعر منزوی پرداخته و به بهره‌گیری وی از شخصیت‌هایی چون سیزیف، آشیل، سیاوش، بیژن و منیژه، کوراوغلو، خسرو و شیرین و داستان‌هایشان اشاره کرده‌است؛ اما هیچ‌کدام از آثار یاد شده، به گستردگی و تکامل پژوهش حاضر و با این شیوه، نوآوری‌ها، ابداعات و نگاه دیگرگون حسین منزوی به عناصر داستانی و اسطوره‌ای را مورد توجه قرار نداده و به شیوه مقاله حاضر به واکاوی و طبقه‌بندی آن نپرداخته است؛ بنابراین پژوهش حاضر به لحاظ موضوع، مضمون و ساختار کاملاً مستقل و نو شمرده می‌شود. این پژوهش به شیوه توصیفی-تحلیلی و با استفاده از اسناد کتابخانه‌ای مبتنی بر متن اشعار غزل‌های حسین منزوی انجام شده است؛ بدین ترتیب که پس از مطالعه غزلیات شاعر و استخراج شواهد شعری مرتبط، داده‌های به‌دست‌آمده تنظیم و تدوین

شد.

مبانی نظری تحقیق

اسطوره

اسطوره، وام‌واژه‌ای برگرفته از زبان عربی است که جمع مکسر آن «اساطیر» است و در قرآن هم به صورت «اساطیر الاولین» به کار رفته است. این واژه خود معرب کلمه یونانی (Historia) به معنای جستجو، آگاهی و داستان است که از مصدر (Historian) به معنای بررسی کردن و شرح دادن گرفته شده است. معادل انگلیسی آن (Myth) است و در زبان فرانسه (Mythe) در زبان آلمانی (Mythe) و در یونان به صورت (Mythos) تلفظ می‌شود و به معنای شرح، خبر و قصه است. (ر.ک: بهار، ۱۳۵۲: ۳۴۳)

اسطوره یا (Mythous) یونانی عموماً داستانی است، که حقیقت ندارد و معمولاً با هستی‌های فوق طبیعی یا مخلوقات فوق انسانی درگیر می‌شود. اسطوره‌ها اغلب با آفرینش ارتباط دارند و پیدایش اشیاء موجود را توضیح می‌دهند. (ر.ک: سلاجقه، ۱۳۸۷: ۲۵۱) اسطوره روایت یا جلوه-ای نمادین درباره ایزدان، فرشتگان، موجودات فوق طبیعی و به‌طور کلی جهان‌شناختی است که یک قوم به هدف تفسیر خود از هستی به‌کار می‌بندد اسطوره سرگذشتی راست و مقدس است که در زمانی ازلی رخ داده و به گونه ای نمادین، تخیلی و وهم انگیز می‌گوید که چگونه چیزی پدید آمده، هستی دارد، یا از میان خواهد رفت و در نهایت، اسطوره به شیوه ای تمثیلی کاوشگر هستی است. (ر.ک: اسماعیل‌پور، ۱۳۷۷: ۱۳) الیاده عقیده دارد «اسطوره نقل‌کننده سرگذشت قدسی و مینوی است، راوی واقعه‌ای است که در زمان نخستین زمان شگرف بدایت همه چیز رخ داده است؛ بنابراین اسطوره همیشه متضمن روایت یک خلقت است؛ یعنی می‌گوید چگونه چیزی پدید آمده است و هستی خود را آغاز کرده است، شخصیت‌های اسطوره، موجودات فوق طبیعی‌اند و خاصه به دلیل کارهایی که در زمان سرآغاز همه چیز انجام داده‌اند، شهرت دارند.» (الیاده، ۱۳۶۲: ۱۴)

فایده اسطوره بیدارکردن انسان و شکستن پوسته یا غلافی است که مانع از رؤیت باطنی انسان است تا بتواند چیزها را همان‌گونه که هستند، ببیند و از جهل و نادانی به درآید؛ همچنین اسطوره‌ها انسان را در واقعیتی که زمان ما یعنی زمان گیتیانه، زمان نسبی و میرنده، هر لحظه آن را مستور می‌دارد، دوباره مستقر می‌سازد. (ر.ک: ستاری، ۱۳۸۱: ۱۴۲)

اسطوره‌ها از نظر کارکرد به جاندارگونگی (آنیمیسم)، تلمیح و کهن‌الگو (آرکی‌تایپ) تقسیم می‌شوند و کهن‌الگوها نیز خود گونه‌های آنیما (روح زنانه مرد) و آنیموس (بخش مردانه روان زن)؛ سایه (بخش درونی و لایه پنهانی شخصیت انسان که جنبه منفی دارد)؛ نقاب (شخصیت اجتماعی انسان که از وجود حقیقی او فرسنگ‌ها فاصله دارد) و صورت مثالی را دربرمی‌گیرند. (رک: شمیسا، ۱۳۸۶: ۲۳۸-۲۲۵)

شعر معاصر

معمولاً با شنیدن اصطلاح شعر معاصر دو سؤال به خاطر خطور می‌کند: نخست اینکه از نظر زمانی این اصطلاح چه محدوده‌ای را دربرمی‌گیرد و نقطه شروع آن چه زمانی است و دوم اینکه از نظر مفهومی و ارزشی چه شعرهایی را می‌توان معاصر خواند. در پاسخ به سؤال اول باید گفت در این زمینه دو دیدگاه وجود دارد: دیدگاه اول از مشروطه تا حال را قلمرو ادبیات معاصر تلقی می‌کند و بر اساس تلقی شایع دوم، شعر معاصر از اولین سال‌های سده حاضر و به طور مشخص از ۱۳۰۱ش. (سال انتشار افسانه نیما) آغاز می‌شود؛ اما در مورد پرسش دوم هم سه دیدگاه وجود دارد: دیدگاه اول ملاک معاصر بودن یا نبودن را صورت و شکل ظاهر و به صورت مشخص، قالب می‌داند و دیدگاه دوم ملاک را مسئله زمان می‌شمارد و دیدگاه سوم محتوا و مضامین و زبان و شیوه بیان را معیار و مبنا قرار می‌دهد. (حسین‌پور چافی، ۱۳۸۴: ۴۷-۴۸) شاعرانی که می‌توان به حق به آنها لقب «معاصر» داد، «با زبانی سر و کار دارند که با زندگی معاصر، هم‌عصر و هم‌وزن است؛ و منظور از زبان معاصر، زبانی است که هم‌اکنون ایرانی امروز بدان تکلم می‌کند؛ زبانی که ظرفیت شاعرانه‌ی لبالب دارد و می‌تواند در دست شاعری با قدرت کمال یابد و تلطیف گردد و به صورت طلای ناب شعر درآید.» (براهنی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۲۲۴)

غزل نو

یکی از بحث‌برانگیزترین شاخه‌های شعری بعد از رواج افسانه نیما، «غزل نو» است که تحت تأثیر شعر نو به وجود آمده است. در این نوع غزل از امکانات شعر نو چه از نظر زبان و چه از نظر مضمون استفاده شده است. «این غزل بدیع به هیچ‌وجه در زبان فارسی مسبوق به سابقه نیست. بعد از رواج شعر نو، شاعران میانه‌روی چون توللی، نادرپور و سایه، بخش‌هایی از عناصر شعر نو را در غزل وارد کردند و روزبه‌روز تأثیر شعر نو در غزل بیشتر شد، به طوری که امروزه نوگرایان غالباً غزلیاتی می‌گویند که جز از نظر قالب با شعر نو فرقی ندارد.» (شمیسا،

۱۳۷۳: ۲۰۷-۲۰۸) می‌توان از منزوی به عنوان الگوی شایسته‌ای برای نسل‌های آینده در غزل‌سرایی یاد کرد. «زبان غزل نو معاصر که حالیا در دهان تازه برنایان این‌گونه غزل قرار گرفته، از ابداعات و یادگاری‌های او در راه و رفتار غزل‌سرایی معاصر است» (کاخی، ۱۳۹۰: ۹۲) او به عنوان غزل‌سرایی باسواد، تاریخ غزل را در اشعارش دارد. «تأثیر شیوه پرداخت هنرمندانه و رندانه حافظ، شفافیت، تازگی و سلامت زبانی غزل‌های سعدی و بی‌خویشتی‌های مولوی را می‌توان در غزل حسین منزوی جست‌وجو کرد و تأثیر شاعران معاصر، حتی نوگرایان، نیز در غزل منزوی قابل جست‌وجوست.» (کاکاوند، ۱۳۹۰: ۲۴۸)

اسطوره نو

به دنبال تحولات شعر نو، روایت‌پردازی و بهره‌گیری از نمادهای کهن با رویکردی تازه در فضای غزل وارد شد؛ بدین ترتیب که می‌توان از تعبیر «اسطوره‌های نو» از آنها نام برد. «شاعران بسیاری با جریان نوگرایی در غزل همراه شدند، که از آن میان می‌توان به نادر نادرپور، اسماعیل خویی، شفیع کدکنی، منوچهر نیستانی، سیمین بهبهانی، حسین منزوی و محمدعلی بهمنی اشاره کرد. استفاده از نماد از ویژگی‌های سبکی و برجسته شعر نو نیمایی است.» (پورنامداریان ۱۳۸۱: ۱۷۳) در غزل‌های معاصر گاهی از همان نمادهای شعر کلاسیک؛ ولی نه با همان کارکرد تکراری قبلی؛ بلکه با رویکردی دیگرگون که تحت تأثیر فضای جامعه، قدرت شاعری و خلاقیت شاعر موجب آفرینش تصاویر بدیع شعری شده است، سخن به میان می‌آید. از آنجاکه «اسطوره‌ها و افسانه‌ها، با ظرفیت شاعرانه، سمبلیک و تأثیرپذیری که دارند، می‌توانند در هر دوره‌ای بر حسب شرایط و اوضاع خاص اجتماعی، بار معنایی جدیدی را بپذیرند و از طریق تأویلی جدید، سمبل بعضی افکار و حوادث نو در زمینه رخدادهای سیاسی و اجتماعی جامعه قرار گیرند.» (پورنامداریان، ۱۳۷۴: ۲۴۵)؛ از این رو اسطوره‌های کهن «گاه به نحوی جدید و متناسب با شرایط زمان و مکان باززایی می‌شوند؛ زیرا اسطوره در هر زمان شکل و نقش و کاربرد ویژه‌ای دارد و در جریان زمان و در مرزهای جغرافیایی و در میان مردم گوناگون ممکن است دستخوش دگرگونی‌های شود و نقش تازه‌ای بپذیرد.» (سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۲۱۳) و به شکل و شمایی نو دربیاید و ذهن شاعر را به خود مشغول کند. گاهی هم شاعر با کمک شخصیت‌های تاریخی اسطوره‌سازی می‌کند، «اسطوره‌هایی که قدرت انطباق‌پذیری با شرایط و تفکرات جامعه‌ی جدید را ندارند جای خود را به اسطوره‌های نوین می‌دهند و در این گونه

اسطوره‌سازی غالباً شخصیت‌های تاریخی، گونه‌ای اساطیری به خود می‌گیرند و به صورت نمونه و الگوی عصر نوین در می‌آیند» (اسماعیل‌پور، ۱۳۷۷: ۷۳).

بحث

۳۳۸

نمادهای اسطوره‌ای که برخی از آن‌ها پیشینه‌ای به درازنای فرهنگی سرزمین ما دارند، در غزل حسین منزوی از بسامد چشمگیری برخوردارند. «حسین منزوی از بین معاصرین، جزء کسانی است که زبان شعری‌اش را با این رمز و رازهای گم اندر گم تاریخ، پیوند آمیخته و با توجه عمیق به اسطوره‌ها، موجبات برجسته‌سازی زبان خود را فراهم ساخته است. نیز این امر باعث شده، تا شعر او در سطح، گرفتار نمانده و درخت بارور شعرش از اعماق پنهان و آشکار گذشته ادب فارسی، جان‌مایه و نیرو بگیرد.» (کاظمی، ۱۳۸۸: ۱۱۴) منزوی با کمک‌گرفتن از شخصیت‌های اسطوره‌ای که ماجراها یا سرنوشت‌هایی گوناگون داشته‌اند، عشق، اندوه‌های شخصی و مشکلات جامعه‌اش را به‌تصویر می‌کشد، حتی وقتی می‌خواهد از درِ گلایه وارد شود و از بی‌وفایی دنیا و دردهای بی‌درمان زندگی بگوید، مرزهای زمان را رد می‌کند و به سراغ تکه‌ای از تاریخ می‌رود که گویاترین نمونه برای این مفهوم است؛ مثلاً دقیانوس را به زمان حال می‌آورد و با کمک او جدایی از یاران، تنهایی و اندوهش را بیان می‌کند و در بیتی دیگر از «یهودا» که یکی از یاران خائن حضرت مسیح^(ع) بود، کمک می‌گیرد تا فضای خیانت‌بار و رعب‌انگیز حاکم بر جامعه روزگار خود را تجسم بخشد:

یک‌به‌یک یاران غار از دست رفتند و هنوز حکم می‌راند به مرگ‌آباد، دقیانوس‌مان
(منزوی، ۱۳۸۹: ۲۵۰)

تا خون که نوشد چه کسی را بفروشد این بار یهودا، که شب بازپسین است
(همان: ۹۵)

و در بیتی روایت سامی ماجرای هبوط دو فرشته مذکر به نام هاروت و ماروت و دل‌باختگی‌شان به زنی به نام زهره، دستمایه مضمون‌پردازی شاعر می‌شود و به این ترتیب به گذشته می‌رود و خودش را در چاه بابل اسیر می‌بیند و می‌گوید:

با اسم اعظمی که به جز رمز عشق نیست بیرون کش از شکنجه این چاه بابلم
(همان: ۱۸۲)

منزوی علاوه بر اینکه اسطوره‌ها و شخصیت‌های اساطیری را به زمان حال می‌آورد، گاهی به نقد رویکردشان نیز می‌پردازد؛ مثلاً سیاوش و یوسف را به زمان حال می‌آورد، اما رویکرد پرهیزگونه‌شان را مناسب با دنیای امروز نمی‌بیند و درست بر اساس همان رویکرد عاشقانه‌ای که نیما در «افسانه» از آن به‌عنوان «عشقِ دگرسان» یاد کرده، پرهیز «یوسف» و «سیاوش» را با غریزه‌ها و نیازهای نهفته بشری، سازگار نمی‌بیند:

من سیاوش نیستم در پاکی و او نیز هم‌چنان سودابه، بی‌پرهیز می‌آید
(همان: ۲۴۱)

منزوی که با بازآفرینی و بازسازی اسطوره‌ها، فضایی دیگرگونه در شعر امروز پدیدآورده است، به‌عنوان یکی از شاعران پیشرو در این عرصه شمرده می‌شود. برای شگردهای منزوی در تحول کارکرد اسطوره‌ها می‌توان دسته‌بندی ذیل را در نظر گرفت:

بازسازی داستان‌های اساطیری

اسطوره‌ها ظرفیت شاعرانه و سمبلیک و تأویل‌پذیری که دارند، در هر دوره‌ای بر حسب شرایط و اوضاع خاص اجتماعی می‌توانند بار معنایی جدیدی بپذیرند و از طریق تأویل جدید، سمبل بعضی افکار و حوادث نو در زمینه رخداد‌های سیاسی و اجتماعی جامعه و عواطف قرار گیرند؛ «شیوه تفکر اسطوره‌ای حاصل تجربیات انسان است و می‌تواند زیر تأثیر نیازهای انسان و به‌طور آگاهانه شکل بگیرد.» (امینی و سرامی، ۱۴۰۱: ۶۶)؛ شاعر معاصر تلاش می‌کند «در انطباقی فعال با نیازهای زمان خویش، اساطیر جهانی یا ملی - میهنی را با ذهنیات خاص خویش بازآفرینی کند.» (رشیدیان ۱۳۷۰: ۱۹) منزوی در به‌کارگیری داستان‌های اسطوره‌ای، گاهی به وارونه‌کردن اصل ماجرا و بازسازی داستان اصلی مرتبط با اسطوره‌ها می‌پردازد و از این طریق، مفهوم مورد نظر خود را به‌صورتی برجسته‌تر جلوه می‌دهد و خود درباره دست بردن در داستان چنین می‌گوید:

تا بر هدف چون تیر بنشینید، ابزار یا بازو؟ چه می‌بینید؟ شاید به جای آرشی دیگر، باید کمانی دیگر اندیشید؟

(منزوی، ۱۳۸۹: ۴۵۹)

و این اندیشه را به بسیاری از داستان‌های اساطیری تعمیم می‌دهد و از زاویه دید خود به آنها می‌نگرد و لذت بردن و شگفتی مخاطب از غزل او، حاصل از همین نگاه تازه است؛ مثل بیت بالا که در آن، موفقیت در پرتاب تیر را به جای آرش به کمان او نسبت می‌دهد. او قهرمان‌ها را

به زمان حال می‌آورد و گاهی آن‌ها را در کلاس درس خودش می‌نشانند؛ این امر، غیر از استفاده‌های مجازی از ظرفیت‌های زبانی، موجب همراهی انسان‌هایی است که در این عهد ذهنی با شاعر شریک‌اند و این، یکی از راه‌های رواج شعر و جذب مخاطب است؛ مثلاً او با طرح دیگری از آفرینش و غرق‌کردن انسان در کنجکاو می‌خواهد تصویری بسیار نو از آفرینش آدم را در ذهن خواننده ایجاد کند. در منابع دینی، دلیل طغیان ابلیس و سرکشی از فرمان خداوند، غرور و برتری‌جویی‌اش نسبت به انسان ذکر شده است؛ ولی در نگاه عاشقانه منزوی چنین توجیه می‌شود:

شاید حسد به خاطر حواً دلیل بود ابلیس اگر که سجده به آدم روا نداشت
(همان ۱۳۷۷: ۱۷۴)

منزوی با طرح پرسش‌هایی، غم‌انگیزترین رویداد شاهنامه را به‌گونه‌ای دیگر در برابر چشم خواننده به تصویر کشد و زاویه دید تازه‌ای را به روی شخصیت‌های این تراژدی می‌گشاید؛ او برخلاف دیگران که بدون هیچ دخل و تصرف در روایت‌های گذشتگان به داستان می‌نگرند؛ تلاش می‌کند تا با دخالت در این روایت، به تصاویری بکر و تازه دست یابد:

تقدیر تقویم خود را تماماً به خون می‌کشید وقتی که رستم تهیگاه سهراب را می‌درید
بی‌شک نمی‌کاست چیزی از ابعاد آن فاجعه حتی اگر نوشدارو به هنگام خود می‌رسید
(منزوی ۱۳۸۹: ۳۷۱)

از نگاه منزوی، این‌که کیکاووس نوشدارو را به هنگام نفرستاد، علت این غم‌نامه نیست؛ فاجعه زمانی رخ می‌دهد که رستم از شناختن فرزند عزیز خود باز می‌ماند و با گره‌زدن وقایع متعدد تأکید می‌کند که سهراب کشته تیغ سرنوشت است:

سهراب آن روز نه بلکه زان پیشتر کشته شد آن دم که رستم پیاده به شهر سمنگان رسید
و شاید آن شب که در باغ تهمینه تا صبحدم گل‌های دوشیزگی چید و با او به چرمش
آری بسی پیش‌تر از سرشتی که سهراب بود خون وی از دشنه سرنوشتش فرو می‌چکید
(همان)

منزوی با این‌گونه به‌کارگیری داستان‌ها و «با تسلط بر اسطوره‌ها، پرتویی جدید در نگاه مخاطبان ایجاد می‌کند و مخاطب خود را مجبور می‌کند که به‌گونه‌ای دیگر به قصه‌ای که بارها آن را خوانده، نگاه کند.» (آزاده‌دل، ۱۳۹۰: ۳۷۱)

تغییر نقش اسطوره‌ها

یکی از ویژگی‌های اساسی شعر منزوی، تعریف کردن نقش تازه برای اسطوره‌ها و شخصیت‌های اساطیری است؛ مثلاً شخصیت‌های مرتبط با ادیان و مذاهب مختلف، داستان‌های عامیانه، داستان‌های عرفانی، متون تاریخی و ملی ایران، انبیای مذکور در قرآن کریم و اشخاص و قصه‌های مربوط به تفاسیر و قصص در شعر او در جایگاه‌های متفاوت از جایگاه اصلی‌شان قرار می‌گیرند. باید در نظر داشت که در دوره‌هایی خاص، امکان پردازش اسطوره‌ها، بیشتر و در دوره‌هایی کمتر شده است. آنچه مسلم است این است که «در روزگار ما و در جهان متمدن امروز، شکفتن و بالیدن اسطوره‌ها مجالی ندارد؛ زیرا ذهن اندیشمند و آگاه بشر همه‌چیز را بر بنیاد تعقل و منطق بررسی می‌کند. تنها در میان اقوامی که از فرهنگ امروزی انسانی بهره‌ای نداشته باشد و به تعبیری دقیق‌تر با بشریت امروز همسو نباشند، امکان به وجود آمدن اسطوره آن‌گونه که در روزگاران گذشته وجود داشته، قابل تصور است. اما شاعر امروز به‌گونه‌ای دیگر اسطوره می‌سازد؛ اسطوره‌ای که بیشتر عنوان رمز باید داشته باشد و یا از اسطوره‌های موجود استفاده می‌کند.» (شفیعی کدکنی ۱۳۸۳: ۲۳۶)؛ مثلاً شاعر می‌تواند برای افزایش قابلیت کاربرد اسطوره‌های مختلف، در دوره‌ای که در آن زندگی می‌کند، با کمک قدرت تخیلش، برای آن‌ها نقش تازه‌ای تعریف کند که با نقشی که از آن‌ها در ذهن مخاطب شکل گرفته است، کاملاً متفاوت باشد؛ می‌تواند اسطوره‌ای را از داستانی ملی به فضایی عاشقانه منتقل کند یا از مضمونی عرفانی به فضایی اجتماعی ببرد. «سنایی اولین شاعری است که عناصر اسطوره‌ای ملی را به حوزه عرفان کشاند. معنای پیشین آن‌ها را مسخ کرد و جامه‌ای عرفانی بر تن آن‌ها پوشاند» (زرقانی، ۱۳۸۵: ۱۳۱)؛ مثلاً در غزلی رخس و رستم را می‌بینیم که یکی نماد شراب تجلی معشوق ازلی است و دیگری نمادی برای عارف عاشق است:

گر شب وصلت نماید مر شب معراج را نیک ماند روز هجرت روز رستاخیز را
ای که دریا جام کرده شربت عام تو را رخس را رستم بس و گور بری پرویز را
(سنایی، ۱۳۶۳: ۷۹۴)

این تغییر هویت به سبب خروج از ژانر ادبی حماسی و ورود به ژانر ادبی عرفانی - عاشقانه است و سنایی اولین شاعری است که چنین ابتکاری را به خرج داده است؛ به‌گونه‌ای که جام جم

در یکی از مثنوی‌های سنایی به شکلی واضح معنای عرفانی پیدا می‌کند. خصلت اسطوره‌ای این جام، غیب‌نمایی است و همین خصلت سبب شده که به حوزهٔ عرفان کشیده شود:

به یقین دان که جام جم دل تست مستقر نشاط و غم دل تست
گر تمنا کنی جهان دیدن جمله اشیا در او توان دیدن
(سنایی، ۱۳۶۰: ۱۱۴)

منزوی در کنار همه تحولاتی که در غزل ایجاد کرده، از این شگرد هم کمک گرفته‌است و یکی از مظاهر این رویکرد، بسامد بالای اسطوره‌های ملی در غزل‌های عاشقانه وی است:

که زیستن تهی از عشق برزخی است عظیم که زندگی است به نام ار چه، بدتر از عدم است
بین که وقت جهان‌بینی است و جان‌بینی کنون که آینهٔ چشم دوست، جام جم است
(منزوی، ۱۳۸۹: ۱۶۶)

منزوی افزون‌بر تأویل عاشقانهٔ یک اسطورهٔ ملی (جام جم) مفهوم جان‌بینی را هم به کارکرد جهان‌بینی آن افزوده و بدین ترتیب با مفهوم‌افزایی توانسته اسطوره‌ای نو بیافریند. (رک: کنجوری، نوری و روزبه، ۱۳۹۸: ۵۷)

و یا در غزل زیر از شخصیت‌های شناخته‌شدهٔ مذهبی، ملی، عاشقانه و عرفانی (اویس قرنی، یوسف پیامبر، جمشید و جام جهان‌نمایش و حسین منصور حلاج) برای پردازش مضمونی عاشقانه بهره می‌برد:

نه هر ستاره سهیل است اگر چه در یمن است نه هر یگانه اویس است اگر چه در قرن است
سر شکافته بایست و شور شیرینش نه هر که تیشه‌ای آرد به دست، کوهکن است
نیافته است بدان دیدهٔ جهان‌بینی اگر چه جام جهان‌بین، به دست اهرمن است
شمیم یوسفی‌اش باد ارنه عاشق را نه چشم روشنی آرد، هر آنچه پیرهن است
دلی به وسعت آفاق بایدش - همه عشق - نه هر که خال و خطش دل برد، نگار من است
نشان عشق در آنان ببین که بر سرِ دار دریده جامهٔ خونین‌شان به تن، کفن است
(همان: ۱۱۵)

تغییر نقش اسطوره‌ها در غزل‌های منزوی را می‌توان در پنج بخش جداگانه تحلیل کرد: الف) اسطوره‌های مذهبی در فضای تغزلی؛ ب) اسطوره‌های ملی در فضای تغزلی؛ ج) اسطوره‌های مذهبی در فضای اجتماعی - ملی؛ د) اسطوره‌های تغزلی در فضای اجتماعی - ملی؛ ه) تلفیق اسطوره‌ها.

الف) به‌کارگیری اسطوره‌های مذهبی در شعر غنایی: در این دسته از غزل‌های منزوی اسطوره‌ها و شخصیت‌های اساطیری مذهبی مانند: مسیحا، خلیل، جالوت، خضر و... وارد فضای عاشقانه می‌شوند و نقشی متفاوت از آنچه در ذهن مخاطب دارند، می‌پذیرند:

می‌توانم بود - حتّا «جلجتا» گر مقصد است - آن «مسیحایی» که بر دوشش چلیپا می‌برد
(همان: ۱۳۷)

من و هراس ز جالوت و جبر او؟ نه مگر تو تاب داده‌ای از گیسوان فلاخن من
(همان: ۳۹۷)

چشمه آب حیات است - آه خضر من! - نه چشم این که جوشان زیر طاق طرفه ابروی توست
(همان: ۲۹۸)

ب) به‌کارگیری اسطوره‌های ملی در شعر غنایی: بسیاری از اسطوره‌های ملی در غزل‌های منزوی، نمادی می‌شوند برای نشان دادن اوضاع جامعه و به تکامل مضامین ملی - میهنی می‌پردازند، اما تعداد قابل توجهی از آنها وارد نقش‌های تغزلی می‌شوند؛ برای مثال آرش که در ادب پارسی غالباً به عنوان نماد مردانگی و وطن‌پرستی به کار رفته‌است، در غزل‌های منزوی، دست‌مایه تکامل مفاهیم حسی و عاشقانه می‌شود و شاعر در جایگاه عاشق دنیای امروز و به دلیل نگاه تازه‌اش به مفهوم عشق، از اسطوره‌ای چون آرش در نمادپردازی استفاده می‌کند:

جان تو بود آنچه رها می‌شد تا مرز عشق و مرگ یکی باشد

آری یگانه تو به تنهایی، تیر و کمان و بازوی آرش بود

(منزوی ۱۳۸۹: ۴۴۹)

تشبیه ابرو به کمان از گذشته دور تاکنون دست‌مایه تصویرگری شاعران زیادی بوده‌است، اما منزوی حتی به این تصویر کلیشه‌ای در وصف معشوق، با استفاده از اسطوره آرش، صورتی نو می‌بخشد:

از ابروی کمانی‌ات آن تیر غمزه نیست تا پر نشسته در دل من، تیر آرش است
(همان: ۳۳۷)

منزوی در غزلی با اشاره به وادی جاڈوان، شیر غران و اژدهای دمان در واقع، خان‌های پیش روی پهلوانان شاهنامه را تکرار می‌کند، اما عبور از این هفت‌خان در نزد وی، از لازمه‌های مسیر عشق است و اگر هم موفقیتی در طی این طریق دست دهد، با همراهی و هم‌یاری عشق است؛

همچنین به‌کارگیری ترکیب اغراق‌آمیز هفتادخان به جای عنصر اساطیری هفت‌خان که می‌توان آن را «نمادسوزی» نامید، بیانگر این است که شاعر هفت‌خان را با تمام ظرفیت معنایی که دارد، برای بازتاب‌دادن وضعیت جامعهٔ خویش ناتوان می‌داند (رک: کنجوری، نوری و روزبه، ۱۳۹۸: ۶۲)

ای عشق! ما با تو از وادی جاؤوان هم گذشتیم
 از شیر غرآن و از اژدهای دَمان هم گذشتیم
 نام و را باطل السّحر هر خُدعه کردیم و آن‌گاه
 تنها نه از هفت‌خان، بلکه هفتادخان هم گذشتیم
 اوّل شکستیم با هم، طلسم همه دیوها را
 وان‌گاه از قلعهٔ سنگ‌باران‌شان هم گذشتیم
 طیّ مکان با تو کاری نه صعب‌است ای عشق! حتّی
 ما با تو زان‌سوی دروازه‌های زمان هم گذشتیم
 (همان: ۴۲۲)

ج) به‌کارگیری اسطوره‌های مذهبی در شعرهای اجتماعی - ملی: می‌توان گفت کاربرد اساطیر، یکی از شگردهای پوشیده‌گویی منزوی در غزل‌های اجتماعی و اعتراضی‌اوست. کاربرد اساطیر ملی در مفاهیم اجتماعی برای برانگیختن و تهییج مخاطب، امری طبیعی است؛ مواردی مانند کاربرد ضحاک در غزلی اجتماعی که تاریخ سرودن آن به قبل از انقلاب برمی‌گردد و در آن به صورت طبیعی اسطوره‌ای ملی برای مفهومی اجتماعی به کار رفته‌است:

غبار مرگ به رگ‌های باغ خشکانید
 زلال جـاری آواز جویبـاران را
 نگاه کن گل من! باغبان باغت را
 و شانه‌هایش آن رستگاه ماران را
 (همان: ۲۸)

اما گاهی در ساختن و پرداختن مضامین اجتماعی و ملی و میهنی از شخصیت‌های اساطیری مذهبی استفاده می‌کند؛ مثل غزل شماره «۱۸۵» دیوان اشعار، که غزلی اجتماعی - اعتراضی است:

آنجا که دست موسی و هارون به خون هم
 آغشته گشته، از ید بیضا سخن مگو!
 وقتی خدا، صلیب به دوش آمد و گذشت
 از وعدهٔ ظهور مسیحا سخن مگو!
 آری هنوز پاسخ آن پرسش بزرگ
 با شام آخر است و یهودا. سخن مگو!
 این باغ مزدکی است، بهل باغ عیسوی!
 حرف از بشر بزن، ز چلیپا، سخن مگو!
 (همان: ۲۵۹)

و یا کاربرد ویژهٔ «مسیح» در غزل اجتماعی شماره «۳۵۶» وی:

صبح را کجا کشتند، کاین پرنده باز امروز
 چون غراب می‌خواند با گلوی تورنگی

لاشه‌های خون‌آلود، روی دار می‌پوسند و عدهٔ صعودی نیست، با مسیح آونگی
(همان: ۴۶۱)

از این دست است کاربرد اسطوره‌های عرفانی و شخصیت‌های نام‌آشنایی مانند «حسین منصور حلاج» در فضای اعتراضی - اجتماعی:

به جز ندای تباهی و مرگ و ویرانی کسی نمی‌شنود بانگی از منادی‌ها
کجاست مرگ که منصور را بیاموزد از این گروه نوآموز، اوستادی‌ها
(همان: ۳۵۳)

د) حضور اسطوره‌های تغزلی در فضای اجتماعی - ملی: مواردی بسیار اندک و انگشت‌شمار از شعر منزوی قابل استناد است که در آنها اسطوره‌های تغزلی وارد فضاهای اجتماعی شده‌اند، مانند حضور فرهاد و خسرو در بیت زیر:

فتح تندیزی است فرهادی و هنگامی خوش است چشم خسرو کور! - کز آن پرده‌برداری کنیم
خصم زخمی، خویش را این سو و آن سو می‌کشید هم‌تی! تا بیش از این‌ها، زخم را کاری کنیم
(همان: ۷۰)

ه) تلفیق اسطوره‌ها: در غزل منزوی گاهی اسطوره‌های فرهنگ‌ها و ملت‌های مختلف در هم می‌آمیزند؛ زیرا «اگرچه اسطوره‌ها گونه‌های خاص خود را از محیط‌های فرهنگی‌ای که در آن رشد یافته‌اند، می‌گیرند، اما اسطوره در معنای عام خود همگانی است. علاوه بر این درونمایه‌های مشابهی را می‌توان در مجموعهٔ اساطیر مختلف یافت.» (گورین و دیگران ۱۳۷۷: ۱۷۴) در شعر منزوی، لیلی در کنار ویس، اسفندیار در کنار آشیل و سیاوش نیز همراه یوسف و ابراهیم است؛ این ویژگی جذابیت خاصی به غزل‌های او بخشیده و دایرهٔ شمول غزل‌های او را از ملتی خاص فراتر برده و بُعد انسانی و بشری به آن‌ها بخشیده است:

چون مرگ می‌کشید کمان، تیر سرنوشت بر چشم و پشت و پاشنه، یکسان خطا
(منزوی ۱۳۸۹: ۱۷۵)

در بیت بالا به سه رویین‌تن بزرگ اسطوره‌ای دنیا، یعنی اسفندیار، بالدر و آشیل اشاره شده است. باید گفت اغلب اشاره‌های اساطیری غزل‌های منزوی، اسطوره‌های ایرانی هستند که در کنار آن‌ها اسطوره‌های دیگر سرزمین‌ها نیز رخ‌نمایی می‌کنند. یکی از بارزترین نمونه‌های تلفیق اساطیر درهم‌آمیختن حماسهٔ کربلا و داستان سیاوش است:

ای خون اصیلت به شتک‌ها ز غدیران افشانده شرف‌ها به بلندای دلیران
جاری شده از کرب و بلا آمده و آن‌گاه آمیخته با خون سیاوش در ایران
(همان: ۳۷۶)

منزوی در بیتی دیگر، با تلفیق یک عنصر مذهبی (آتشکده) و دو اسطوره آتش ابراهیم و آتش
سیاوش، تصاویر بدیع و جدیدی خلق می‌کند؛ تصویری که در آن، چشمان مخاطب، آتشکده‌ای
است که دو آتش پاک و مقدس (آتش ابراهیم و سیاوش) را در خود فروخته دارد:
در چشم‌های شعله‌ورت می‌سوخند آن آتش بزرگ که پیش از تو
باغ گل صبوری ابراهیم، داغ دل صفای سیاوش بود
(همان: ۴۴۹)

کاربرد اسطوره‌ها در جایگاه مفاهیم انتزاعی

یکی از شگردهای منزوی که به نوسازی اسطوره‌ها منجر شده است، تلفیق جاندارپنداری و
اسطوره است؛ به این معنی که او می‌تواند مفاهیم انتزاعی و نادیدنی را جاندار تصور کند و حتی
گام را از این هم فراتر نهاده و اسطوره‌ها را به جای آن‌ها بنشانند؛ مثلاً مفهومی انتزاعی مانند
سرنوشت را به شکل انسانی فریب‌کار و دغل‌پیشه می‌بیند که کاووس‌وار از دادن نوشدارو به او
دریغ می‌ورزد:

کرد بخُل سرنوشت از نوشدارویی دریغ فرصت ماندن نداد این بار هم، کاووسمان
(همان: ۲۵۰)

و یا مفاهیمی انتزاعی چون یأس و تنهایی را به شکل انسانی تصور کند و کسی مانند لوط
پیامبر و دخترانش را به جای آن‌ها قرار دهد:

خالی‌ام چون باغ بودا، خالی از نیلوفرانش خالی‌ام چون آسمان شب زده بی‌اخترانش
خلق، بی‌جان، شهر گورستان و ما در غار پنهان یأس و تنهایی و من مانند لوط و دختران
(همان: ۱۴۱)

یا در نگاه او، زندگی کاووسی می‌شود که هزارها رستم و سهراب را به کام مرگ می‌فرستد و
از نوشدارویی دریغ می‌کند:

هزار رستم و سهراب مرده‌اند و هنوز دریغ می‌کند از نوشدارویی کاووس
(همان: ۱۷۸)

یا جان، در نظرگاه او قابل دیدن است و به شکل تیر اسطوره آرش درآمده است:
جان تو بود آنچه رها می‌شد تا مرز عشق و مرگ یکی باشد
آری یگانه تو به تنهایی، تیر و کمان و بازوی آرش بود

(همان: ۴۴۹)

تلفیق اسطوره‌ها با عناصر طبیعت و چهره اساطیری خورشید در غزل منزوی

گره خوردگی اندیشه شاعر با مفاهیم تاریخی و اسطوره‌ای تا حدی است که می‌تواند آنها را با طبیعت درهم آمیزد؛ مثلاً منزوی می‌تواند با نگاهی نو، سرخی خورشید در آسمان را به سبب اندوه درونی‌اش به شکل خون سیاوش ببیند و به این بهانه برای دلش عزاداری کند.

تشت زری است خورشید، گلگون، لبالب از خون
تیغ که باز کرده‌است، خون از رگ سیاوش؟

(همان: ۱۷۳)

یا دنیا برایش مانند چاه بیژن شود، چاهی که آسمان مانند سنگی راه آن را بسته است:

این آسمان بی‌تو گویی، سنگی است بر خانه امروز
سنگی که راه نفس را، بر چاه بیژن گرفته‌است

(همان: ۱۲۷)

گاهی هم شکل خاص مظاهر طبیعت یا حوادث و عناصر امروزی، اساطیر کهن را در ذهن وی متبادر می‌کند؛ مثل بیت زیر که از زبان درخت است:

و شاید کاوه‌ای یک روز چوب بیرقم سازد همانندی به ظاهر گرچه با ضحاک دارم من

(همان: ۲۵۲)

تجلی دو اسطوره متضاد در وجود درخت، اوج هنر شاعر در تلفیق ناسازهاست؛ شکل ظاهری درخت، هم‌چون ضحاک ترسناک است؛ اما این شایستگی را دارد که چوب بیرق کاوه شود. باید گفت که تلفیق و ترکیب اساطیر به ظاهر ناهمگون می‌تواند دست‌مایه خلق تصاویر تازه باشد. این کارکرد می‌تواند روحی دوباره در اساطیر بدمد و در بستر مقتضیات زبانی، فرهنگی و اجتماعی معاصر، ظرفیت معنایی بی‌حد و اندازه‌ای به آن‌ها ببخشد.

در هر درخت اینجا صلیبی خفته اما با هر جنین جان‌مایه عیسا شدن نیست

(همان: ۴۰۶)

یکی از اسطوره‌های پرکاربرد در شعر منزوی، خورشید است؛ به طوری که می‌توان گفت هیچ اسطوره‌ای در شعر منزوی مانند خورشید و ملازمتش که ستاره، ماه، نور و ظلمت‌اند، کارکرد نداشته‌است. منزوی در ناخودآگاه خود به انواع معشوق به مثابه یک موضوع نورانی و پرتالو می‌نگرد.

باتوجه به فراوانی و جلوه‌های گوناگون اساطیری خورشید در غزل منزوی، لازم است ابتدا درباره جنبه‌های اساطیری خورشید در اسطوره‌های ایران و جهان و ادبیات فارسی توضیحات مختصری ارائه شود و به دنبال آن جنبه‌های اساطیری خورشید در شعر منزوی بررسی و تبیین شود. مردم دنیای باستان به خورشید نگاهی اساطیری داشته‌اند؛ در اساطیر ایرانی خورشید نسبت به دیگر اجرام آسمانی جایگاه والاتری دارد. خورشید از دیرینه خدایان انسان بدوی است. خدایی که مهربانی، قدرت، جلال و شکوهش انسان‌ها را به تعظیم وامی‌داشت و پرتوهایش اهریمن را هراسان می‌کرد و ضامن باروری زمین می‌شد. کیش خورشیدپرستی که مربوط به دوران نئولیتیک یا نئولوتیک است «در مصر و آسیا و اروپای دوران باستان مورد عنایت و اقبال بود.» (الیاده، ۱۳۷۶: ۱۲۳) ایرانی‌ها در هزاره دوم و سوم پیش از میلاد، «مردگان را به سوی شرق یعنی به طرفی که خورشید طلوع می‌کند دفن می‌کرده‌اند؛ لذا می‌توان به اهمیت آفتاب نزد آنها پی برد. علاوه بر این در ادبیات، ارتباط بین چشم معشوق و خورشید هم از مفاهیمی است که زیاد دیده می‌شود و این ارتباط هم، ارتباطی اساطیری است، زیرا در اساطیر «چشم، نماد ایزدان خورشید و خورشید نیروی باروری زندگی‌بخش آنهاست. نیروی آنها در شاه-ایزد تجسد یافته‌است. چشم مظهر دروازه شمسی است که قابلیت دستیابی به لاهوت را ممکن می‌سازد.» (غراب، ۱۳۸۴: ۴۳) توصیف معشوق با استعاره‌هایی مثل خورشید، ماه و ... از دیرباز در اشعار رواج داشته‌است؛ مثلاً سعدی می‌گوید: «ای آفتاب روشن و ای سایه همای/ ما را نگاهی از تو تمام است، اگر کنی.» (سعدی، ۱۳۷۷: ۵۸۹) یا خاقانی می‌گوید: «آخر ای خورشید خوبان مر تو را رخصت که داد/ کز خراسان اندرا، شوری به شروان درفکن.» (خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۹۹۰) در اغلب این موارد، خورشید استعاره از معشوقی مذکر یا مؤنث است که به دلیل زیبایی ظاهری به صورت یک موجود نورانی تصور شده و مورد خطاب قرار می‌گیرد. و به سختی می‌توان غیر از تشبیهی که به دلیل زیبایی صورت گرفته است، مفهوم خاص دیگری را از آنها برداشت کرد. استعاره خورشید در شعر معاصر هم پرکاربرد است؛

مثلاً اخوان می‌گوید: «بیا امشب که بس تاریک و تنه‌ایم / بیا ای روشنی، اما بپوشان روی / که می‌ترسم تو را خورشید پندارند / و می‌ترسم همه از خواب برخیزند.» (اخوان، ۱۳۷۰: ۲۸۲) کاربرد نور و استعاره‌های مرتبط با آن در غزل منزوی بسامد بالایی دارد و مهم‌تر از آن، این است که این کاربرد تنها با اکتفا به تشبیهی سطحی صورت نگرفته است و می‌توان با استناد به غزل منزوی کارکردهای متعددی برای اسطوره خورشید یافت:

الف. کاربرد اسطوره خورشید در استعاره‌های مفهومی غزل‌های منزوی

نور، خورشید، ستاره، ماه و... در غزل منزوی تنها به عنوان پایه‌ای از تشبیهی ساده به کارنرفته است، بلکه تکرار آن هدفمند است و از مفهوم و اندیشه‌ای غالب در ذهن شاعر حکایت می‌کند که آن را به زیرساختی برای استعاره مفهومی بدل کرده است. اولین بار معنی‌شناسان شناختی، استعاره مفهومی را مطرح کردند. نگرشی که به مطالعه معنی می‌پردازد معنی‌شناسی شناختی نامیده می‌شود. لیکاف (George Lakoff) کسی است که نخستین بار اصطلاح معنی‌شناسی شناختی را مطرح کرد. «در معنی‌شناسی شناختی، دانش زبانی جدا از اندیشیدن و شناخت نیست، بلکه خود بخشی از استعدادهای شناختی انسان محسوب می‌شود.» (صفوی، ۱۳۸۷: ۳۴، ۳۶۵) از نظر لیکاف، «استعاره یکی از عناصر اصلی و پایه در فرآیند اندیشیدن به شمار می‌رود.» (همان: ۳۶۷) چکیده کلام این رویکرد این است که استعاره، امری صرفاً زبانی و مختص واژگان نیست؛ بلکه تفکر انسان و مفاهیم مربوط به آن امری استعاری است و از آنجا که بیان استعاری در زبان هم ارتباط مستقیم با تصورات استعاری موجود در ذهن انسان دارد، می‌توان از آن برای درک مفاهیم غیرفیزیکی مرتبط با انسان استفاده کرد. برای روشن شدن مطلب «نگاهی به مفهوم مباحثه و استعاره مفهومی «مباحثه جنگ است» می‌اندازیم این استعاره در عبارات زیادی در زبان روزمره ما منعکس می‌شود. «ادعای او غیر قابل دفاع است»، «شکستش دادم»، «زدی به هدف». در واقع ما طرف مباحثه را مانند یک دشمن می‌بینیم، به مواضع او حمله می‌کنیم و از مواضع خود دفاع می‌کنیم و در نهایت مباحثه را می‌بریم یا می‌بازیم. ملاحظه می‌شود که از واژگان و عبارات حوزه ملموس‌تر «جنگ» برای صحبت در مورد مفهوم انتزاعی «مباحثه» صحبت می‌شود. از سوی دیگر استعاره صرفاً در کلماتی که استفاده می‌کنیم نیست، بلکه در مفاهیم نهفته است.» (گلفام، یوسفی‌راد، ۱۳۸۱: ۶۳) در غزل‌های منزوی هم با اندیشه‌ای روبرو هستیم که با کمک مفاهیم استعاری «عشق نور است»، «معشوق

نورانی است»، «عاشق تاریک است» یا «عاشق آسمان بی‌خورشید است»، به خلق تصاویر نو و تازه‌ای منجر شده‌است و این نگاه وابسته به زیرساخت سیاسی اجتماعی فرهنگی جامعه و نمود اساطیر و نمادهای جهانی در دنیای ذهنی شاعر است و نشان از آن دارند که ناخودآگاه شاعر با دنیای اساطیر پیوند خورده‌است. در این ابیات، تاریکی و ویژگی عاشق است. عاشقی که می‌خواهد با پیوستن به عشق و معشوق ظلمتش را برطرف کند:

تو آفتاب خط استوا و من شب قطبی تو از سلاله نوری، من از تبار ظلامم
(منزوی، ۱۳۸۹: ۵۹)

اندیشه حاکم بر این بیت و نگاشت استعاری آن به این صورت است که «عاشق، آسمانی تاریک است»، «معشوق، خورشید است» و «عشق نور است». منزوی با این مفهوم ذهنی، تصاویر دیگری خلق می‌کند که بکر و تجربه نشده‌اند، مثلاً می‌گوید:

اتاق را همه خورشید می‌کنی هر صبح سلام آینه روی رفته‌اده من
(همان: ۴۴۳)

بی‌حضور خورشیدت، برق چشم‌ها را نیز قتل عام خواهد کرد، شب - سیاه طاعونی -
(همان: ۴۶۰)

ب. کاربرد اسطوره خورشید در تصاویر سوررئالیستی غزل‌های منزوی

شاعران به کمک نیروی ذهن خود، می‌توانند دنیا را متفاوت از دیگران ببینند. آنها با «شور و اشتیاق و توانایی ابداع و آفرینش خود عملاً به طبیعتی دیگر دست می‌یابند و اشیاء و پدیده‌ها را به گونه‌ای می‌آفرینند که یا بهتر از آن چیزی است که طبیعت عرضه می‌کند، یا کاملاً نو و تازه است.» (برت، ۱۳۷۹: ۱۰) اندیشه‌های یکی از دو نظریه‌پرداز اصلی مکتب رمانتیسیسم یعنی کالریج (Samuel Taylor Coleridge) در این باره قابل توجه است. او معتقد است که آن دیدگاه مرسوم که تخیل را تصویرهای برآمده از ذهن می‌داند که به وسیله تداوی کنار هم قرار گرفته‌اند، ممکن است نوع خاصی از شعر را توضیح دهد، اما برای توضیح عالی‌ترین نوع شعر کارایی ندارد؛ از این رو برای تمایز، دو اصطلاح خیال و تخیل را به کار می‌برد و شروع به تمایز نهادن بین شعر استعداد و شعر نبوغ می‌کند. او معتقد است که «خیال همه مواد خود را حاضر و آماده از طریق قانون تداوی به دست می‌آورد.» (همان: ۶۳) اما تخیل که به شعر نبوغ می‌رسد با خیال متفاوت است. کانت هم درباره تخیلی که آن را تخیل جمال‌شناسانه نامگذاری می‌کند،

می‌نویسد: «این تخیل از قوانینی که حاکم بر فهم است آزاد و رهاست، زیرا مقید به جهان تجربه حسی نیست و با اتکا به اصولی مافوق معرفت حسی و تحقیق‌پذیری تجربی صورت می‌گیرد.» (همان: ۶۸) ایده قوه تخیل کالریج مختص تصویرهایی است که امکان وقوعشان در عالم واقع، نیست و به دنیایی فراواقعی تعلق دارند، مثل تصور کردن زنی که از آن سوی فلق با ستاره‌ای در دست‌هایش می‌آید، یا آفتاب‌گردانی که در چشم انسان رویده‌است، یا زنی که آفتاب را در خوابش به بند می‌کشد، یا چشم‌هایی که خورشید شده‌اند و به هر سو آویخته‌اند و ...:

از آن سوی فلق آمد زن ستاره‌به‌دست کنار من - من تاریک بی‌ستاره - نشست
چه جای غبن که هر سنگی از تو شد خورشید و گر به سنگ تو پیشانی ستاره شکست
(منزوی، ۱۳۸۹: ۴۹۴)

درون دیده من آفتاب‌گردانی‌ست که در هوای تو چرخان به چارسو شده است
(همان: ۱۳۲)

یک جفت چشم آویخته هر سو به راه من مانند خورشیدی دوشعله در شب تاری
(همان: ۳۱۶)

و یا وقتی که خورشید در تخیل شاعر می‌تواند تبدیل به خون شود و در رگ‌های انسان جریان یابد:

چرا صبح مرا زندانی پیراهنت داری؟ تو که خورشید را چون خون جاری در تنت داری
(همان: ۲۸۷)

یا تصاویر شکل گرفته در ابیات زیر که امکان وقوعشان در عالم واقع نیست و در ذهن شاعر تکامل یافته‌اند، مواردی مانند پر گشودن از درون، همزمان هزار رود و هزار قایق بودن، مدار بی‌نهایت بودن معشوق، آیینه بودن همزمان روح و روان معشوق که خبر پیوستگی او با نور را می‌دهد:

سرکشیدم از میان خون دوان دوان که آمدی پر گشودم از درون گشوده بازوان که آمدی
من سر گریزم از مدار بی‌نهایت تو نیست با تقابل دو آیینه - تن و روان - که آمدی
گفتم این هزار قایق نجات من چه آشناست با هزار رود ناگهان، روان روان که آمدی
(همان: ۵۰۷)

یا در بیتی دیگر، منزوی مفهوم انتزاعی «تنهایی» را به شکل خورشید تصور می‌کند؛ خورشیدی که خنده و اشک مانند اخترهایی به گرد آن می‌چرخند. او در ادامه یادها و خاطره‌ها را به صورت سیاره‌هایی می‌بیند که در اوراق کتاب «التفهیم» ابوریحان بیرونی در حال حرکتند:

مثل اخترها به گرد کعبه و کانون خود - خورشید-
خنده‌ها و اشک‌هایم گرد تنهایم چرخیدند
یادهایت خاطرات روشن تنجیم ذهن من
مثل سیارات در اوراق التفهیم چرخیدند

(همان: ۴۳۸)

تخیل نوع دوم در غزل منزوی تا جایی پیش می‌رود که «زن» که همواره در غزل او مظهر نور و عشق و روشنی است، بدلی از خلوص منتزع و خلسه مجرد می‌شود:

زن جوان غزلی با ردیف آمد بود که بر صحیفه تقدیر من مسود بود
میان جامه عریانی از تکلف خویش خلوص منتزع و خلسه مجرد بود

(همان: ۴۵۰)

در تمام نمونه‌های ذکر شده تصویرها و رای آنچه در دنیای واقع اتفاق می‌افتد، شکل گرفته‌اند. این گونه تصویرسازی همان است که بین سوررئالیست‌ها رواج دارد، در واقع «عبارت از نسبت دادن خواص غیرعادی به اشیاء عادی، کنار هم گذاشتن اشیا و مفاهیم و کلمات ظاهراً بی‌ارتباط با یکدیگر است.» (بیگزبی، ۱۳۷۹: ۷۷) تصویر برای سوررئالیست‌ها «بیان وصف‌ناپذیر نیست، خالق وصف‌ناپذیر است. نویسنده سوررئالیست الهام نمی‌گیرد، الهام می‌دهد. تصویر او ذهنیتی را بازنمایی نمی‌کند؛ ذهنیت را می‌آفریند.» (همان: ۷۸) و با استناد به نمونه‌های ذکر شده و ذکر شده از غزل‌های منزوی می‌توان گفت اسطوره خورشید، دستمایه خلق تصاویری منحصر به فرد شده‌است که مختص شعر نبوغ‌اند و با خیال‌هایی که پابند پایه‌های تشبیه‌اند، متفاوت است.

ج. اسطوره خورشید و میل به جاودانگی در غزل‌های منزوی

از آنجایی که خورشید در نگاه بشر دایره‌مانند است؛ اسطوره خورشید و وابسته‌های آن مانند ماه، ستاره و ... می‌تواند نشانی از میل به تکامل باشد. برخی از محققان قرار گرفتن در مسیر فردیت (آخرین مرحله رشد و تکامل انسانی) را با دایره مرتبط می‌دانند. «دایره و مرکز از جمله

رمزهای اساسی محسوب می‌شوند. درخت زندگی و مار در زمانی اساطیری و در بهشت روی زمین که مستدیر توصیف شده، نشانه‌ها و نگهبانان مرکز بودند. در غالب تمدن‌ها، ابدیت به شکل دایره و چرخ و اروبوروس، ماری که دمش را گاز گرفته، تصویر می‌شود. شکل مدور نمودار، یکی از مهم‌ترین جهات زندگی یعنی وحدت، کلیت، شکفتگی و کمال است.» (دوبوکور، ۱۳۷۶: ۷۷) با توجه به فراوانی ابیاتی که حول این اسطوره در شعر منزوی شکل گرفته‌اند و به نمونه‌هایی از آن پرداخته‌شد، می‌توان گفت منزوی در این استعاره‌ها به تکامل، شناخت و فردیت توجه دارد؛ به عبارتی دیگر، چیزی که می‌تواند خلأ درونی انسان را پر کند «می‌دانی آیا بی‌تو در من این خلأ چون است/ انگار از خورشید روشن آسمان خالی‌ست» (منزوی، ۱۳۸۹: ۲۳۵) و انسان را از ظلمت و گم‌بودگی نجات دهد «روشن شوم از ظلمت و پیدا شوم از گم» (همان: ۳۶۳) و او را به دروازه سپیده‌دم برساند: «قسم به عشق که دروازه سپیده‌دم است.» (همان: ۱۶۶) درواقع او را پله‌پله به سمت تکامل سوق داده‌است؛ با این همه به طور قطعی «نمی‌توان ادعا کرد که منزوی در اشعارش در پی نمود تکامل شخصیت آدمی بوده‌است؛ زیرا او بیشتر عاشقانه‌سراسر است؛ اما با تدبّر در مفاهیم برخی از مکاتب که به تکامل و شناخت انسان توجه دارند از جمله مکتب روانکاوی تحلیلی کارل گوستاو یونگ (۱۸۷۵-۱۹۶۱)، روانکاو سوئیسی می‌توانیم این ادعا را داشته باشیم که او در پی یک انسان‌شناسی نامحسوس، خودانگیخته و نمود تکامل اوست» (اسم‌علی‌پور، ۱۳۹۵: ۳۷-۳۸) یونگ، معتقد است که «اساطیر، هرگز هشیارانه آفریده نشده‌اند و نخواهند شد. آن‌ها پیش از هر چیز تجلی خواست‌های ناخودآگاهند.» (باستید، ۱۳۷۰: ۳۳) ناخودآگاه انسان زبان و بیانی نمادین دارد. این نمادها گاهی مانند «احساس زیست‌شده و تجربه شده جهانی مشترکند. چون نبرد بین نور و ظلمت که در تمام اقوام وجود دارد.» (اسماعیل‌پور، ۱۳۷۷: ۵۱) و این تقابل بین ظلمت درونی و تلاش برای رسیدن به نور که با بسامد بالا در اشعار منزوی تکرار شده‌است، اگرچه ناخودآگاه اتفاق افتاده باشد، حکایت از میل به تکامل و جاودانگی دارد؛ چنانکه در باورهای اسطوره‌ای هندوان «سوریا خدای خورشید را برترین خدایان می‌داند که ارزانی‌کننده جاودانگی به خدایان است.» (ایونس، ۱۳۷۳: ۳۱) و در نتیجه، عشق با حضوری پررنگ و به واسطه وجود معشوق، پلی می‌شود برای رسیدن به تکامل و جاودانگی عاشق و این اندیشه در ژرف‌ساخت غزل‌هایی که منزوی در آن‌ها، با نور و ملائمت آن به تصویرگری پرداخته‌است، دیده می‌شود.

نتیجه‌گیری

اسطوره در شعر حسین منزوی حضوری گسترده و چشمگیر دارد؛ اما ذهن خلاق این شاعر، کاربرد کلیشه‌ای اساطیر را بر نمی‌تابد و می‌کوشد پرتوی جدیدی در ذهن مخاطب، ایجاد و او را به این سمت سوق دهد که به گونه‌ای دیگر به قصه‌هایی که بارها شنیده، بیندیشد و تصویر جدیدی در ذهن خود بیافریند؛ از این جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: منزوی در مواردی، شخصیت‌های اسطوره‌ای دوره‌های زمانی متفاوت را به زمان حال می‌آورد و با شخصیت خود یا دیگر هم‌عصرانش درمی‌آمیزد. در بعضی شواهد خود شاعر با شخصیت‌های اسطوره‌ای پهلو می‌زند یا برابر آن‌ها قد علم می‌کند و ماجرای خویش را بر آن‌ها ترجیح می‌دهد؛ بدین ترتیب اهمیت فردیت و زمانه خود را به‌عنوان شاعری معاصر و مبدع به اثبات می‌رساند و هر جا لازم باشد به گذشته سفر می‌کند و در زمان و مکان اسطوره‌ها زندگی می‌کند. از دیگر شگردهای نوگرایانه وی، تلفیق اسطوره‌های ملل مختلف و ژانرهای متفاوت ادبی است. منزوی به منظور تازگی سیمای اساطیر و شخصیت‌های داستانی، برای هر کدام نقش و جایگاهی تازه تعریف می‌کند؛ شخصیت‌های مذهبی و ملی را به فضای تغزلی می‌کشاند و در مواردی، اساطیر عرفانی، مذهبی و تغزلی را به فضاهای ملی - اجتماعی می‌برد. کاربرد اسطوره‌ها در جایگاه مفاهیم انتزاعی، تلفیق اسطوره‌ها با طبیعت، کاربرد اسطوره در استعاره‌های مفهومی، رسیدن به تخیل برتر و تصاویر سوررئالیستی با کمک اسطوره‌ها، دنبال کردن اندیشه تکامل و جاودانگی به واسطه اسطوره خورشید، از جمله مواردی است که حکایت از شگردهای نوگرایانه منزوی در نگاه اساطیری او دارند.

منابع

کتاب‌ها

- آر. آل. برت. (۱۳۷۹). تخیل، ترجمه مسعود جعفری جزی، تهران: نشر مرکز.
 اخوان ثالث، مهدی. (۱۳۷۰). *از این اوستا*، تهران: مروارید.
 اسماعیل پور، ابوالقاسم. (۱۳۷۷). *اسطوره بیان نمادین*، تهران: سروش.
 ایونس، ورونیکا. (۱۳۷۳). *شناخت اساطیر هند*، تهران: طوس.
 باستید، روزه. (۱۳۷۰). *دانش اساطیر*، تهران: طوس.
 براهنی، رضا. (۱۳۷۱). *طلا در مس*، جلد ۲، تهران: مؤلف.

بهار، مهرداد، (۱۳۵۲)، *اساطیر ایران*، تهران: بنیاد فرهنگ.

بیگزویی، سی. و. ای. (۱۳۷۹). *دادا و سوررئالیسم*، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز.

پورنامداریان، تقی. (۱۳۷۴). *سفر در مه؛ تأملی در شعر شاملو*، تهران: زمستان.

پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۱). *در سایه آفتاب؛ شعر فارسی و ساخت‌شکنی در شعر مولوی*، تهران: سخن.

حسین‌پور چافی، علی. (۱۳۸۴). *جریان‌های شعری معاصر فارسی (از کودتا ۱۳۳۲ تا انقلاب ۱۳۵۷)*، تهران: امیرکبیر.

خاقانی شروانی، افضل‌الدین. (۱۳۷۵). *دیوان اشعار*، به کوشش میرجلال‌الدین کزازی، جلد ۲، تهران: نشر مرکز.

دوبکور، مونیک. (۱۳۷۶). *رمزهای زنده جان*، ترجمه جلال ستاری، تهران: نشر مرکز.

رشیدیان، بهزاد. (۱۳۷۰). *بینش اساطیری در شعر فارسی*، تهران: گستره.

ستاری، جلال، (۱۳۸۱)، *اسطوره و رمز در اندیشه میرچالبیاده*، تهران: نشر مرکز.

سرکاراتی، بهمن. (۱۳۷۸). *سایه‌های شکار شده*، تهران: قطره.

سعدی. مصلح‌الدین. (۱۳۷۷). *کلیات اشعار*، به تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: ناهید.

سلاجقه، پروین، (۱۳۸۷)، *از این باغ شرقی*، تهران: کانون پرورش فکری کودکان.

سنایی غزنوی، محدود. (۱۳۶۰). *مثنوی‌ها*، سیدمحمدتقی مدرس رضوی، تهران: بابک.

سنایی غزنوی، محدود. (۱۳۶۳). *دیوان اشعار*، سیدمحمدتقی مدرس رضوی، تهران: کتابخانه سنائی.

شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۳). *صور خیال*، تهران: آگاه.

شمیسا، سیروس. (۱۳۷۳). *سیر غزل در شعر فارسی*، تهران: فردوس.

شمیسا، سیروس، (۱۳۸۵)، *انواع ادبی*، تهران: میترا.

صفوی، کورش. (۱۳۸۷). *درآمدی بر معنی‌شناسی*، تهران: سوره مهر.

غراب، راحله. (۱۳۸۴). *نماد خورشید در فرهنگ و ادبیات*، تهران: محقق.

کاظمی، روح‌الله. (۱۳۸۸). *سیب نقره‌ای ماه*، نقد غزل‌های حسین منزوی، تهران: مروارید.

گورین، ویلفرد و دیگران. (۱۳۷۷). *راهنمای رویکردهای نقد ادبی*، ترجمه زهرا مهین‌خواه، تهران: اطلاعات.

- منزوی، حسین. (۱۳۷۷). *از کهربا و کافور، تهران: کتاب زمان*.
- منزوی، حسین. (۱۳۸۹). *مجموعه اشعار، به کوشش محمد فتحی، تهران: نگاه*.
- الیاده، میرچا. (۱۳۷۶). *رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، تهران: سروش*.
- الیاده، میرچا، (۱۳۶۲)، *چشم‌اندازهای اسطوره، مترجم جلال ستاری، تهران: توس*.

مقالات

- آزاده‌دل، امیر. (۱۳۹۰). *اسطوره‌ها و اشاره‌های داستانی در شعر منزوی. از ترانه و تندر (مجموعه مقالات درباره زندگی. نقد و تحلیل شعر منزوی) به اهتمام مهدی فیروزیان. سخن، ۳۷۰-۳۷۱*.
- اسم‌علی‌پور، مریم. (۱۳۹۵). *استعاره شناختی نور در اشعار حسین منزوی. پژوهش‌های نقد/ادبی و سبک‌شناسی، ۳(۲۶)، ۳۳-۶۷*.
- امینی، آناهیتا، و سرامی، قدمعلی. (۱۴۰۱). *کارکرد تربیتی اسطوره فریدون و ضحاک بر مبنای تئوری انتخاب گلاسر. تفسیر و تحلیل متون (دهخدا)، ۱۴(۵۱)، ۵۹-۸۴*
Doi: 10.30495/dk.2022.690473
- زرقانی، سید مهدی. (۱۳۸۵). *سنایی و سنت غزل عرفانی. شوریده‌ای در غزنه: اندیشه‌ها و آثار حکیم سنایی. به کوشش علی اصغر محمدخانی و محمود فتوحی. سخن، ۱۱۹-۱۴۶*.
- کاخی، مرتضی. (۱۳۹۰). *خودساخته‌ای خودسوخته. از ترانه و تندر: زندگی. نقد و تحلیل اشعار حسین منزوی. به اهتمام مهدی فیروزیان. سخن، ۹۰-۹۴*.
- کاکاوند، رشید. (۱۳۹۰). *غزل‌های نیمایی. از ترانه و تندر: زندگی. نقد و تحلیل اشعار حسین منزوی. به اهتمام مهدی فیروزیان. سخن، ۲۴۷-۲۵۳*.
- کنجوری، احمد، نوری، علی، و روزبه، محمدرضا، (۱۳۹۸)، *اسطوره‌پیرایی در تلمیحات نوغزل‌های بهبهانی، نیستانی، بهمنی و منزوی، جستارهای نوین ادبی، ۵۲(۲۰۶)، ۴۵-۷۱*
Doi: 10.22067/jls.v0i0.81048
- گلفام، ارسلان، و یوسفی‌راد، فاطمه. (۱۳۸۱). *زبان‌شناسی شناختی و استعاره. تازه‌های علوم شناختی، ۴(۳)، ۵۹-۶۴*.

پایان‌نامه

عباسی باغمچکی، فاطمه. (۱۳۹۵). بازتاب تلمیحات، داستان‌واره‌ها و شعر شاعران برجسته در دیوان حسین منزوی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه ولی عصر رفسنجان، به راهنمایی رویین تن فرهمند.

References

Books

- Akhavan-Sales, M. (1991). *From this Avesta*, Tehran: Morvarid. [In Persian]
- Aminpour, Q. (2004). *Tradition and innovation in contemporary Iranian poetry*, Tehran: Scientific and Cultural. [In Persian]
- Bahar, M. (1973). *Iranian mythology*, Tehran: Bonyad-e Farhang. [In Persian]
- Bastid, R. (1991). *Knowledge of Mythology*, Tehran: Tus. [In Persian]
- Biggsby, C. (1999). *Dada and Surrealism*, Trans. Hassan Afshar, Tehran: Markaz Publishing. [In Persian]
- Braheni, R. (2001). *Gold in Copper*, Tehran: Zaryab. [In Persian]
- Brett, R. Al. (2000). *Imagination*, Trans. Masoud Jafari Jazi, Tehran: Markaz Publishing. [In Persian]
- Dubois, M. (1997). *Live Secrets of life*, Trans. Jalal Sattari, Tehran: Markaz Publishing. [In Persian]
- Eliade, M. (1983). *The perspectives of myth*, Trans. Jalal Sattari, Tehran: Toos. [In Persian]
- Eliade, M. (1997). *Treatise on the History of Religions*, Trans. Jalal Sattari. Tehran: Soroush. [In Persian]
- Esmailpour, A. (1998). *The Myth of Symbolic Expression*, Tehran: Soroush.
- Evans, V. (1994). *Indian Mythology*, Tehran: Tus. [In Persian]
- Ghorab, R. (2005). *The Symbol of the Sun in Culture and Literature*, Tehran: Mohaghegh. [In Persian]
- Gorin, W. (1998). *Guide to Literary Criticism Approaches*, Trans. Zahra Mahinkhah, Tehran: Ettela'at. [In Persian]
- Hasanli, K. (2007). *Types of innovation in contemporary Iranian poetry*, Tehran: Sales. [In Persian]
- Hoseeinpour- e Chafi, A. (2005). *Contemporary Persian poetic currents from the coup (1322) to the revolution (1357)*, Vol. 2, Tehran: Amirkabir. [In Persian]
- Jafari-Azermani, M. (2014). *Another meaning: analysis of implicit meanings in Hossein Monzavi's poem: based on Paul Grice's theory of discourse analysis*, Tehran: Fasl-e Panjom. [In Persian]
- Kazemi, R. (2009). *Silver Apple of the Moon; Critique of Hossein Manzavi's lyric poems*, Tehran: Morvarid. [In Persian]
- Khaghani Sharvani, A. (1996). *Collecton of poems*, by Mir Jalaluddin Kazazi, Vol. II, Tehran: Markaz Publishing. [In Persian]
- Mohammadi, M. (1995). *Culture of allusions to contemporary poetry*, Tehran: Mitra. [In Persian]
- Monzavi, H. (1992). *With love around disaster*, Tehran: Pajeng. [In Persian]
- Monzavi, H. (1998). *Of amber and camphor*, Tehran: Book of Time. [In Persian]
- Monzavi, H. (2002). *From blackouts and forgetfulness*, Zanjan: Mahdis. [In Persian]

- Monzavi, H. (2010). *Collection of poems*, by Mohammad Fathi, Tehran: Negah & Afarinesh. [In Persian]
- Pournamdarian, T. (1995) *Travel in May; A reflection on Shamloo's poetry*, Tehran: Zemestan. [In Persian]
- Pournamdarian, T. (2002). *In the shade of the sun; Persian poetry and deconstruction in Mawlawi's poetry*, Tehran: Sokhan. [In Persian]
- Rashidian, B. (1991). *Mythical insights in Persian poetry*, Tehran: Gostareh.
- Roosbeh, M. (2000). *Contemporary Iranian literature*, Tehran: Roozgar. [In Persian]
- Saadi, M. (1998). *Collection of poems*, Ed. Mohammad Ali Foroughi, Saadi's generalities, by Bahauddin Khorramshahi, Tehran: Nahid. [In Persian]
- Safavi, C. (2007). *An Introduction to Semantics*, Tehran: Surah Mehr. [In Persian]
- Salajqe, P. (2008). *From this eastern garden (theories of child and adolescent poetry criticism*, Tehran: Center for Intellectual Development of Children and Adolescent. [In Persian]
- Sanai Ghaznavi, M (1984). *Collecton of poems*, Modarres Razavi, Tehran: Sanai Library. [In Persian]
- Sanai Ghaznavi, M. (1981). *Mathnavi*, Seyed Mohammad Taghi Modarres Razavi, Tehran: Babak. [In Persian]
- Sarkarati, B. (1999). *Hunted shadows*, Tehran: Qatre. [In Persian]
- Sattari. J. (2002). *Myth and mystery in the thought of Mir Cha Eliade*, Tehran: Markaz, Publishing. [In Persian]
- Shafi'i Kadkani, M. (2004). *Imagination*, Tehran: Agah. [In Persian]
- Shamisa. C. (2006). *literary genres*, Tehran: Mitra. [In Persian]
- Shamisa. C. (2007). *The journey of lyric poetry in Persian poetry*, Tehran: Mitra. [In Persian]

Articles

- Amini, A., & Sarrami, Q. (2022). The educational function of the myth of Fereydoun and Zahak based on Glasser's theory of choice, *Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts(Dehkhoda)*, 14(51), 59- 84. Doi:10.30495/dk.2022.690473
- Azadeh Del, A. (2011). Myths and Narrative Hints in Monzavi's Poetry. From song and thunder (Collection of articles about life, critique and analysis of isolated poetry). by Mehdi Firoozian. *Sokhan*, 370-371.
- Esmalipour, M. (2016). Cognitive Metaphor of Light in the Poems of Hossein Monzavi. *Critical and Stylistic Studies*, 3(26). 33-67.
- Gulfam, A; Yousefirad, F. (2002). Cognitive Linguistics and Metaphor. *Cognitive Sciences News*, 4(3). 59-64.
- Kakavand. R. (2011). Nimaee Sonnets. From song and thunder: Life, critique and analysis of Hossein Manzavi's. by Mahdi Firouziyan. *Sokhan*, 253-247.
- Kakhi, M. (2011). From song and thunder: Life, critique and analysis of Hossein Manzavi's. by Mahdi Firouziyan. *Sokhan*, 90- 94.
- Kanjuri, A. Nouri, A. & Rozbeh, M. (2018). Pirai myth in the allusions of Behbahani, Nistani, Bahmani and Monzavi new sonnets, *New literary essays* 52(206), 45- 71.

Zarqani, M. (2006). Sanai and the Tradition of Mystical sonnets, Shurideh in Ghazni: Thoughts and Works of Hakim Sanai. by Ali Asghar Mohammadkhani and Mahmoud Fotouhi, *Sokhan*, 119-146.

Thesis

Abbasi Baghmechki, F. (2015). *Reflecting the allusions, stories and poetry of prominent poets in Hossein Monzavi's collection poems*, MA Thesis, Vali Asr University (AS) in Rafsanjan, Supervisor Ruointan Farahmand. [In Persian]



Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)
Volume 16, Number 61, Autumn 2024, pp. 332-360
Date of receipt: 15/5/2022, Date of acceptance: 20/7/2022
(Research Article)
DOI:

Transformation of Myth in Hossein Monzavi's Sonnets Hosna Mohammadzadeh Kashi,¹ Dr. Fatemeh Sadat Taheri²

۳۶۰

Abstract

Hossein Monzavi (d. 2004 A.H.) is one of the poets who, with his modern language and the changes he has created in the lyric poetry, is also considered as one of the innovators in this genre. One of the prominent features of Monzavi's lyric poems is the use of myths, especially national and epic myths. The way of use myth and selection of the characteristics of these myths, indicating the importance of that aspect according to the Monzavi's opinion; However, elements of common myths are also prominent in Monzavi's sonnets. Writers try to answer the fundamental question with a descriptive-analytical method based on the text of Monzavi's lyric poems: how and by what means the Monzavi uses another structure of mythical allusions in his lyric poems? They try to discover and argue the combination of myths has caused the breaking of time and place in isolated sonnets, and this function is to recreate myths and reproduce historical and fictional narratives in a new context and has led to new semantic and capacities in Monzavi's poetry. Changing the function of myths in the application of religious myths in lyric poetry or mystical myths in national poetry, combining myths with nature, turning myths into conceptual metaphors, forming new surrealist fantasies and the idea of evolution through his special attention to the work of idioms, which is considered as an Monzavi's modernist technique in the application of narrative and mythological elements.

Keywords: Contemporary Poetry, New Sonnet, New Myths, Composition of Myths, Hossein Monzavi.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

¹ . PhD student, Department of Persian Language and Literature, Kashan University, Kashan, Iran. hosna.kashani@yahoo.com

² . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Kashan University, Kashan, Iran. (Corresponding author) taheri@kashanu.ac.ir

